

مختار نامه عطار نیشابوری
باب بیست و هشتم: در صفت کریمین

فهرست مطالب

- شماره ۱: چون جان دلم ز سیر، چون برق شدند
۳
- شماره ۲: در عشق مرا چه کار با پاره راز
۴
- شماره ۳: دریای دلم کرچه بسی میاشفت
۵
- شماره ۴: خون دل من که هر دم افزون گردد
۶
- شماره ۵: شب نیست که خون از دل غمناک نریخت
۷
- شماره ۶: این شیوه مصیبت که مرا اکنون است
۸
- شماره ۷: کردل بشناختی که من کیستی
۹
- شماره ۸: گر جان گویم جای خرابش بنماید
۱۰
- شماره ۹: هر شب چون غمی ز چشم من خون ریزد
۱۱

- شماره ۱۰: چون دریائی کنار من از جا خاست
۱۲
- شماره ۱۱: هر چند که پشت و روی دارم کاری
۱۳
- شماره ۱۲: گفتم ای چشم خواب میباید برد
۱۴
- شماره ۱۳: آن دل که نشان نغمه‌ساری می‌جست
۱۵
- شماره ۱۴: ای دل هر دم دست به خون نتوان برد
۱۶
- شماره ۱۵: ای دل ز هوای عشق کیفر می‌برد
۱۷
- شماره ۱۶: هر سیل که از خون جگر خواهد خاست
۱۸
- شماره ۱۷: خونی که مراد دل و جان اکنون هست
۱۹
- شماره ۱۸: یک هم‌نفسی کو که برو کریم من
۲۰
- شماره ۱۹: گفتم: دل من که خانه جان اینست
۲۱

- شماره ۲۰: از شرم رخت سرخی گل میشود ۲۲
- شماره ۲۱: ای عشق توأم در تک و تاب افکنده ۲۳
- شماره ۲۲: تا کی ریزم ز چشم خون پالا اشک ۲۴
- شماره ۲۳: چون در دلم تو میسندی بسیار ۲۵
- شماره ۲۴: تا جان دارم حلق من و خنجر تو ۲۶
- شماره ۲۵: ای از رخ چون گلت کلاب دیده ۲۷
- شماره ۲۶: چون چشم به یار یم تن میافد ۲۸
- شماره ۲۷: تن خاک نشین چشم یار آمده کیر ۲۹
- شماره ۲۸: جانا! غم تو باتن چون مویم داشت ۳۰
- شماره ۲۹: چون شمع، ز بس سوز، خور و خوابم شد ۳۱

- شماره ۳۰: تاکی زتوروی برزین باید داشت ۳۲
- شماره ۳۱: بس سیل که خاست هر نفس چشمم را ۳۳
- شماره ۳۲: زان روی که در روی تو چشمم نگریست ۳۴
- شماره ۳۳: آن ماه، مرا چو خاک در کوی افکند ۳۵
- شماره ۳۴: چون ایندل غم کشم وطن در خون دید ۳۶
- شماره ۳۵: روزی که دل شکسته پیش تو کشم ۳۷
- شماره ۳۶: بادل گفتم بسی زیان مسینم ۳۸
- شماره ۳۷: از گریه خود بسی نکویی دارم ۳۹
- شماره ۳۸: شبزنگ خطت که رام افونم بود ۴۰

- شماره ۳۹: از رشک تو، کاغذین کنم پیراهن
۴۱
- شماره ۴۰: چون هر مویم نوحه کر آید بی تو
۴۲
- شماره ۴۱: دل را که شد از یک نظر دیده خراب
۴۳
- شماره ۴۲: اول دل من، عشق رخت در جان داشت
۴۴
- شماره ۴۳: کرد دل نه چنین عاشق شیدا بودی
۴۵
- شماره ۴۴: خونی که من از دیده به در میریزم
۴۶
- شماره ۴۵: آن دل که دمی بی تو سر جانش نبود
۴۷
- شماره ۴۶: که چه غم از کرستن بیرونست
۴۸
- شماره ۴۷: چون با غم تو دل مراتب ماند
۴۹

شماره ۱: چون جان دلم ز سیر، چون برق شدند

چون جان دلم ز سیر، چون برق شدند	مستغرق او، ز پای تافرق شدند
این فرعونان که در دونم بودند	از بس که کریم هم غرق شدند

شماره ۲: در عشق مراچه کار با پرده راز

در عشق مراچه کار با پرده راز کار من دل سوخته اشک است و نیاز
هر چند که جهد میکنم در تک و تار از دیده من اشک نمیستد باز

شماره ۳: دریای دلم کرچه بسی میاشفت

دریای دلم کرچه بسی میاشفت	از غیرت خلق کوهر راز نفت
رازی که دلم ز خلق میداشت نهفت	اشکم به سر جمع به رویم در کفت

شماره ۴: خون دل من که هر دم افزون گردد

خون دل من که هر دم افزون گردد	دریا دریا ز دیده بیرون گردد
و آنکه که ز خاک تن من کوزه کنند	گر آب در آن کوزه کنی خون گردد

شماره ۵: شب نیست که خون از دل غمناک نریخت

شب نیست که خون از دل غمناک نریخت روزی نه که آب روی من پاک نریخت
یک شربت آب خوش نخوردم همه عمر تا باز راه دیده بر خاک نریخت

شماره ۶: این شیوه مصیبت که مرا اکنون است

این شیوه مصیبت که مرا اکنون است چون شرح توان داد که عالم چو نیست
هر اشک که از دیده من میریزد گریه بشکافی هزار دریا چو نیست

شماره ۷: کردل بشاختی که من کیستی

کردل بشاختی که من کیستی	بجان الله چکونه خوش زیستی
ای کاش که کرشمی دل تشست	چشمی بودی که سیرگریستی

شماره ۸: کر جان کویم جای خرابش بنامند

کر جان کویم جای خرابش بنامند وردل کویم رای صوابش بنامند
وز دیده سیل بار خود چو توان گفت کز بس که کریست بیچ آتش بنامند

شماره ۹: هر شب چو غمی ز چشم من خون ریزد

گر کم ریزد ز ابرافزون ریزد	هر شب چو غمی ز چشم من خون ریزد
هر می که خورم ز دیده بیرون ریزد	چون درستی ز مرکش اندیشه کنم

شماره ۱۰: چون دریائی کنار من از جا خاست

چون دریائی کنار من از جا خاست	کز چشمه چشم لو لولا خاست
کوند بسی چشمه ز دریا خیزد	چونست که از چشمه مرادیا خاست

شماره ۱۱: هر چند که پشت و روی دارم کاری

از دیده خویش تازه رویم باری	هر چند که پشت و روی دارم کاری
هر خط مرا تازه کند اداری	رویم که ز آب دیده دارد اداری

شماره ۱۲: کفتم ای چشم خواب میباید برد

کفتم ای چشم خواب میباید برد	بویی ز دل خراب میباید برد
چندین مکر می گفت در آتش غرقم	وین واقعه را به آب میباید برد

شماره ۱۳: آن دل که نشان غمکاری می‌جست

آن دل که نشان غمکاری می‌جست خون گشت و نیافت، روزگاری می‌جست
وان خون همه دکنار من به سخت ز چشم کونیز ز چشم من کناری می‌جست

شماره ۱۴: ای دل هر دم دست به خون نتوان برد

ای دل هر دم دست به خون نتوان برد	ور دل بردی ز غم کنون نتوان برد
وی دیده تو کم گری که چندی آب	دریچ زمین به پل برون نتوان برد

شماره ۱۵: ای دل ز هوای عشق کیفر میبر

ای دل ز هوای عشق کیفر میبر	در کشتن خود دست به خنجر میبر
وی دیده تو کردی که خون گشت دلم	چون خون ز تو افتاد تو در سر میبر

شماره ۱۶: هر سیل که از خون جگر خواهد خاست

هر سیل که از خون جگر خواهد خاست دروادی عشق را بهر خواهد خاست
هر خوش دلی که آن زیندار نشست بگری که همه بگریه بر خواهد خاست

شماره ۱۷: خونی که مراد دل و جان اکنون هست

خونی که مراد دل و جان اکنون هست	صد چندانم ز چشم چون حیون هست
گر قصد کنی به خون من کشته شوی	کایجا که منم هزار دریا خون هست

شماره ۱۸: یک، همقسی کوکه برو کریم من

یک، همقسی کوکه برو کریم من	کر هم نفسی بود نکو کریم من
در روی همه زمین نییابم باز	خاکی که برو سیر فرو کریم من

شماره ۱۹: گفتم: دل من که خانهٔ جان اینست

از دیده خراب شد که طوفان اینست	گفتم: دل من که خانهٔ جان اینست
در آب گذار چشم، دمان اینست	گفتم که چو آب چشم داری بسیار،

شماره ۲۰: از شرم رخت سرخی گل میشود

از شرم رخت سرخی گل میشود وز شوربت تلخی گل میشود

چون باتوبه پل برون نمیشد آجم خون میکريم اگر به پل میشود

شماره ۲۱: ای عشق توأم در تک و تاب افکنده

سودای توأم بی خور و خواب افکنده	ای عشق توأم در تک و تاب افکنده
خون ریزش را سپر بر آب افکنده	بی روی تو در مردک دیده من

شماره ۲۲: تانکی ریزم ز چشم خون پالا اشک

تانکی ریزم ز چشم خون پالا اشک	بالای سرم گذشت صد بالا اشک
دردی که ز تو در دلم آرام گرفت	پرداختی کی شود به صد دریا اشک

شماره ۲۳: چون در دلم تو میپسندی بسیار

چون در دلم تو میپسندی بسیار	تن در دادم به درمندی بسیار
چون خنده‌ی آیدت از گریه من	زان میکریم تا تو بخندی بسیار

شماره ۲۴: تاجان دارم حلق من و خجرتو

تاجان دارم حلق من و خجرتو	باجان چکنم کر نکنم در سرتو
میایم و، پجو ابر میریزم اشک	تا آب زخم به اشک خاک در تو

شماره ۲۵: ای از رخ چون گلت کلاب دیده

ای از رخ چون گلت کلاب دیده	خار مره تو برده خواب دیده
چون آتش عشقت از دلم برخیزد	مینشیند مگر به آب دیده

شماره ۲۶: چون چشم به یار سیم تن میافتد

چون چشم به یار سیم تن میافتد	خون در دل و چشم ممحن میافتد
چون چشم نکند از ستم خون شد دل	هر خون که نقد ز چشم من میافتد

شماره ۲۷: تن خاک نشین چشم یار آمده گیر

جان بسته بند انتظار آمده گیر	تن خاک نشین چشم یار آمده گیر
دل نیز دیده بر کنار آمده گیر	چون دیده ز خون دل کنارم پر کرد

شماره ۲۸: جانا! غم تو باتن چون مویم داشت

وز بس خواری چو خاک در کویم داشت	جانا! غم تو باتن چون مویم داشت
چشمم ز سرشک دست برویم داشت	من نیر به چشم بر نیایم هرگز

شماره ۲۹: چون شمع، زبس سوز، خور و خوابم شد

چون شمع، زبس سوز، خور و خوابم شد	و آرام و قرار دل پرتابم شد
از بس که ز دیده ریختم آب حوابر	از دیده ز پیش مردمان آجم شد

شماره ۳۰: تاک‌ی زتوروی بر زمین باید داشت

تاک‌ی زتوروی بر زمین باید داشت	سوزدل و آه آتشین باید داشت
بس‌یل که خاست هر نفس چشمم را	آخر ز تو چشم این چنین باید داشت

شماره ۳۱: بس یل که خاست هر نفس چشمم را

بس یل که خاست هر نفس چشمم را	وز سرشت این هوس چشمم را
از بسیاری که چشم من آب بریخت	آبی بماند پیش کس چشمم را

شماره ۳۲: زان روی که در روی تو چشمم نکریست

از کریم من مردم چشمم بنزیرست	زان روی که در روی تو چشمم نکریست
از بس که دلم بسوخت و چشمم بگریست	جان بر سر آتش است و دل بر سر آب

شماره ۳۳: آن ماه، مرا چو خاک در کوی افکند

آن ماه، مرا چو خاک در کوی افکند	واندر طلب خودم به هر سوی افکند
زان است هزار قطره خون برویم	کان روز که رفت چشم بروی افکند

شماره ۳۴: چون ایندل غم کشم وطن در خون دید

هر روز ز نو مرا غمی افزون دید	چون ایندل غم کشم وطن در خون دید
بر اشک سوار گشت چون گلگون دید	زین خانه تنگ، سیر شد، صحرخواست

شماره ۳۵: روزی که دل شکسته پیش تو کشم

بر گلگونش نشسته پیش تو کشم	روزی که دل شکسته پیش تو کشم
پیش آبی که تنگ بسته پیش تو کشم	چون بر گلگون سوار شد یعنی اشک

شماره ۳۶: بادل کفتم بسی زیان می‌بینم

از دست تو دیده خون نشان می‌بینم	بادل کفتم بسی زیان می‌بینم
زین کوزه که این قلب روان می‌بینم	دل گفت که با اشک روان خواهم شد

شماره ۳۷: از کریمه خود بسی نکویی دارم

از کریمه خود بسی نکویی دارم	وز کوهر اشک هر چه کویی دارم
گلگون سرشک من چنان کرم رواست	کز کرم رویش سرخ رویی دارم

شماره ۳۸: شبرنگ خطت که رام افسونم بود

شبرنگ خطت که رام افسونم بود	میآخت به تک که تشنه خونم بود
بر روی آمد، تو کوی از کرم روی	شبرنگ خط تو، اشک گلگونم بود

شماره ۳۹: از رشک تو، کاغذین کنم پیراهن

از رشک تو، کاغذین کنم پیراهن	تا سایه تو نکردت پیراهن
هر چند کنار من چو دیاست ز اشک	در شیوه عشق تو، نیم تر دامن

شماره ۴۰: چون هر مویم نوحه کر آید بی تو

چون هر مویم نوحه کر آید بی تو	وز هر سویم ناله بر آید بی تو
گلگون سر شکم که ہی تازد تیر	ای بس که به روی می در آید بی تو

شماره ۴۱: دل راکه شد از یک نظر دیده خراب

دل راکه شد از یک نظر دیده خراب بنگر که چگونه باز شد رشته ز تاب
از مال جهان مرا چو چشمی ودلی است آن بر سر آتش است و این بر سر آب

شماره ۴۲: اول دل من، عشق رخت در جان داشت

اول دل من، عشق رخت در جان داشت	چون پیداشد میتوان پنهان داشت
آن رفت که در دیده همی گشتم اشک	کامروز به زور باز میتوان داشت

شماره ۴۳: کردل نه چنن عاشق شیدا بودی

کردل نه چنن عاشق شیدا بودی از عشق تو یک سخطه سگیا بودی
ای کاش هر آن اشک که در فرت تو، من میریزم، هزار دریا بودی

شماره ۴۴: خونی که من از دیده به در میریزم

خونی که من از دیده به در میریزم	هر دم به مصیبتی دگر میریزم
تا عشق رخ توأم کریبان بگرفت	دامن دامن، خون جگر میریزم

شماره ۴۵: آن دل که دمی بی تو سر جانش نبود

آن دل که دمی بی تو سر جانش نبود	جان در سر تو کرد و پشانش نبود
در ماتم درد تو بسی خون بگریست	هم درد تو اش بکشت و درماش نبود

شماره ۴۶: کرچه غم از کرستن بیرونست

کرچه غم از کرستن بیرونست	هر روز مرا کرستن افزونست
ای ساقی جان فروزا! دده جامی	تا سیر بکریم که دلم پر خونست

شماره ۴۷: چون باغم تو دل مراتاب نماد

چون باغم تو دل مراتاب نماد	در دیده خون نشان من خواب نماد
ای ساقی درو درو بر جانم ریز	تا خون کریم که در جگر آب نماد